

## نقدی بر

# "نگرش سیاسی به امور قضایی" و جوابیه آن

در نشریه شماره ۲۵، مورخ اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۳، مصاحبه‌ای با آقای انصاری‌راد با عنوان "نگرش سیاسی به امور قضایی" انجام گرفته بود و ایشان پاسخ‌های مبسوطی ارائه کرده بودند. پس از انتشار این مصاحبه، نامه‌ای از سوی آقای ابراهیم باقری به دفتر نشریه رسید و در آن منتقد محترم مواردی را مورد نقد و بررسی قرار داده بودند که در اختیار آقای انصاری‌راد قرار گرفت. ضمن تشکر از ایشان، نامه آقای باقری و جوابیه جناب آقای انصاری‌راد در ذیل درج می‌گردد.

آقای باقری در سه مورد اختیارات رهبری در زمینه جنگ و صلح و اعتبار قضایی و حقوقی سخنان رهبری و براندازی قانونی چنین مرقوم فرموده‌اند:

۱- اختیارات رهبری در زمینه جنگ و صلح

چنان که می‌دانیم در فقه شیعه، دیدگاه‌های گوناگونی پیرامون تشکیل حکومت و دولت و حاکمیت فقیه

مطرح است؛ مانند سلطنت مشروطه، نظارت فقیه، وکالت، ولایت مقیده فقیه و... در میان نظریه‌های ارائه شده نظریه دیگری نیز به چشم می‌خورد که مرحوم امام خمینی (ره) با تبیین و بیان زوایای آن نقش مهمی در اثبات آن دارند و آن نظریه مطلقه فقیه است. براساس این نظریه که پس از پیروزی انقلاب اسلامی با انعکاس در قانون اساسی به صورت قراردادی جمعی و اجتماعی درآمده و دارای ضمانت اجرای حقوقی گشته حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله (ص) است یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه است.<sup>(۱)</sup> و درباره "فقیه عادل تمامی اختیارات رسول‌الله (ص) و ائمه معصومین (ع) در امور حکومت و سیاست را دارا می‌باشد."<sup>(۲)</sup> نیز "حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح

کشور و اسلام باشد یکجانبه لغو کند."<sup>(۳)</sup> این نظریه در اصول مختلف قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مانند اصل پنجم، پنجاه و هفتم، یکصد و هفتم و یکصد و هفتاد و هفتم منعکس است. در اصل یکصد و دهم اگرچه وظایف مقام رهبری احصا شده است، لیکن با توجه به ابتدای قانون اساسی بر مبنای فقهی امام خمینی (ره) و به ویژه در مسئله ولایت فقیه و با توجه به اطلاق اصل پنجاه و هفتم که پس از بازنگری آن در سال ۱۳۶۸ قید "مطلقه" به آن افزوده شد و نیز با عنایت به اصل چهارم که کلیه قوانین باید براساس موازین اسلامی باشد و این اصل بر اطلاق و عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و با مدد از روح قانون یعنی اصول و نظرهای علمی که پایه یک یا چند ماده قانون می‌باشد می‌توان نتیجه گرفت که اختیارات رهبری منحصر

به امور یلشده در اصل یکصد و دهم نمی‌باشد.<sup>(۴)</sup> وانگهی اگر این تفسیر را نپذیرفته و تمامی قرائن یادشده را نادیده بگیریم و اصل یکصد و دهم را مقید و مخصص اصل پنجاه و هفتم بدانیم، باز هم در مقام جمع بین اصل مزبور می‌توان گفت، مقام رهبری در موارد ذکر شده و نظامات ناشی از آن از اختیارات بسیار وسیعی برخوردار است.<sup>(۵)</sup>

از جمله آنچه در مصاحبه یادشده از آن سخن به میان رفته است، مسئله جنگ و صلح و اختیارات مقام رهبری در این زمینه است که در بند ۵ اصل ۱۱۰ قانون اساسی ذکر گردیده است. مصاحبه‌شونده محترم در این باره گفته‌اند: "تشخیص جنگ و صلح جزو اختیارات قانونی مقام رهبری نیست. مفهوم آن، در قانون این است که اگر مسیر قانونی طی شود در نهایت مشخص شد که جنگ باید بشود، زمان یا اعلام جنگ یا صلح با رهبری است. مقامی می‌تواند تشخیص جنگ و صلح بدهد

که قانون وظیفه تشخیص را بر عهده‌اش گذاشته است، که در نهایت نهاد شورای عالی امنیت ملی است. فرمان جنگ بدون طی مراحل قانونی، غیرقانونی است.

در این باره توجه به چند نکته ضروری است: ۱- در اصل ۱۱۰ قانون اساسی قبل از بازنگری، این مبحث در ذیل بند ۳ آورده شده و مقید به لایحه پیشنهاد شورای عالی دفاع بود که در بازنگری آن این قید حذف گردید و در مبحث مربوط به شورای عالی امنیت ملی یعنی اصل ۱۷۶ نیز تصریحی مبنی بر وظیفه این شورا در تشخیص جنگ و صلح به چشم نمی‌خورد.

از سویی بازنگری قانون اساسی پس از گذشت ده سال از عمر انقلاب و تبیین نظریه ولایت مطلقه فقیه از سوی امام خمینی(ره) در مقاطع مختلف صورت گرفت و با مراجعه به مجموعه مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، می‌توان به این نکته مهم دست یافت که آنان با عنایت به این تئوری یلشد به ایجاد تغییراتی در قانون اساسی مبادرت ورزیده‌اند و حذف عبارت "به پیشنهاد شورای عالی دفاع" نیز در همین راستا می‌باشد. از این رو نمی‌توان ولی فقیه را از اختیاری که در هیچ اصل قانونی از او سلب نگردیده است، محروم ساخت. علاوه بر آن که روح حاکم بر قانون اساسی مثبت این اختیار است.

۲- بر فرض این که روح و جان پیکره قانون اساسی را نپذیریم، چون از آن سو تصریحی بر سلب چنین حقی در قانون اساسی به چشم نمی‌خورد، ناچار باید گفت قانون مزبور در این زمینه ساکت است و به تصریح اصل ۱۶۷ قانون اساسی در مورد

سکوت اجمال، نقص و تعارض قوانین باید به منابع معتبر یا فتاوی معتبر مراجعه کرد و با توجه به این که هم مرحوم امام خمینی(ره) و هم رهبری کنونی انقلاب برای فقیه حاکم اختیارات وسیع و مطلقه‌ای قائلند می‌توان تشخیص موارد جنگ و صلح را نیز از حقوق و اختیارات ولی فقیه دانست. به ویژه آن که بر اساس نظریه فوق‌الذکر اختیارات فقیه بر اساس نصب شارع و اختیاراتی است که شارع مقدس به او داده است. بنابراین قوانین بشری حق محدود نمودن آن را ندارند.<sup>(۷)</sup>

۳- بر فرض که تمامی استدلال‌های بیان شده را نادیده بگیریم و چنین اختیاری را برای رهبری قائل بشویم، ولی نمی‌توان این امر را از نظر دور داشت که تصمیم‌گیرنده نهایی در این زمینه شخص رهبری نظام باشند و این یک اصل قرآنی است که در سوره آل عمران بیان شده است. "و شاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله"<sup>(۸)</sup> در کارها با آنان مشورت کن. اما وقتی تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن. این امر نشانگر آن است که هدف از مشورت رسیدن به تصمیمی مطلوب و امثال آن می‌باشد و البته چنین نیست که همیشه چنین نتیجه‌ای را به دنبال داشته باشد. همچنان که در جریان جنگ احد امر بر این منوال بود؛ بنابراین مشورت جنبه طریقی و ارشادی دارد نه موضوعی. علیهذا اگر شخص رهبری از هر طریقی به این نتیجه رسید که جنگ یا صلح شود، می‌تواند به تشخیص خویش عمل کند؛ همچنان که رئیس‌جمهور و دیگر مقامات دارای مشاورینی در زمینه‌های گوناگون می‌باشند. ولی هیچ‌گاه تصمیمات انفرادی مقامات

مذکور موجب بی‌اعتباری و غیر قانونی بودن تصمیم آنان نمی‌شود. البته نباید مشورت را با مسئله رجوع جاهل به عالم یکی دانست، چه این که جاهل برای یافتن راه به عالم و دانا مراجعه می‌نماید، حال آن که مشورت جهت رسیدن به راهی مطمئن‌تر صورت می‌پذیرد. پس نمی‌توان تصمیم شخص دانا را در عمل به تشخیص خود، تصمیمی غیرشرعی و غیرقانونی دانست.<sup>(۹)</sup>

## ۲- حجیت و اعتبار قضایی و حقوقی سخنان رهبری

از آنجا که جناب آقای انصاری راد خود در اوایل انقلاب عهده‌دار منصب قضا بوده و در آن مسند حکم رانده‌اند و به کیفیت و چون و چندان واقف‌اند و از این جهت دغدغه‌هایی دارند که به حق باید به آنها توجه شود تا منصب رفیع و شریف قضا دستخوش تمایلات صاحبان قدرت نشود، این سخن ریاست محترم قوه قضاییه که سخنان مقام معظم رهبری حجت قضایی است را به دو گونه می‌توان تفسیر کرد. یک تفسیر این که سخن رهبری در موضوعی به منزله محاکمه و اعلام حکم و ختم دادرسی بدون تشکیل جلسه دادرسی و تشریفات آن می‌باشد. چنین تفسیری برخلاف نص صریح قانون اساسی است که مقام رهبری خود آن را امضا نموده و به عمل به آن متعهد شده‌اند. در اصل سی و ششم آمده است: "حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد". اصول ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸ نیز مفید همین معناست.

تفسیر دیگر این که سخنان رهبری می‌تواند در مقام قضاوت به عنوان حجت و قبول حکم قرار گیرد. چنین

تفسیری می‌تواند از نظر فقهی و حقوقی قابل توجیه و پذیرش باشد، زیرا از اصول مسلم و پذیرفته‌شده در حقوق کنونی، اصل قانونی بودن جرم و مجازات است.<sup>(۱۰)</sup> که در حقوق ایران نیز مورد پذیرش واقع شده در قانون اساسی و قوانین موضوعه ما منعکس است. در اینجا این پرسش به میان می‌آید که قانون چیست؟ در پاسخ باید گفت قانون دارای دو معنی عام و خاص می‌باشد. در معنی خاص خود به قواعدی گفته می‌شود که یا با تشریفات مقرر در قانون اساسی از طرف مجلس شورای اسلامی وضع شده است یا از راه همه‌پرسی به طور مستقیم به تصویب می‌رسد. (اصول ۵۸ و ۵۹ قانون اساسی) ولی در معنی عام تمام مقرراتی است که از طرف یکی از سازمان‌های صالح دولت وضع شده است. خواه این سازمان قوه مقننه یا رئیس دولت یا... باشد.<sup>(۱۱)</sup> بنابراین تصمیمات و سخنان رهبری نیز از این حیث در عنوان عام قانون می‌گنجد. به علاوه چنانچه گفته شد حیطه اختیارات رهبری برگرفته از نظریه فقهی مرحوم امام در باب ولایت فقیه می‌باشد که در قانون اساسی متبلور گشته است. بنابراین نظرات ایشان به عنوان فصل الخطاب و حق قانونی و فقهی، شایستگی مبنای داوری واقع شدن را دارد و از باب اعمال ولایت حجیت داشته و عمل به آن لازم است و قاضی می‌تواند در مستند حکم خویش به آن تمسک جوید.

زیرا آنچه مسلم است، زیر بنا و شالوده قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر مبنای نظریات فقهی مرحوم امام به ویژه در مورد ولایت مطلقه فقیه استوار گردیده است و با تصویب

در همه‌پرسی و قانونی شدن آن از حالت نظریه‌ای بودن صرف خارج و به قراردادی جمعی و منشوری ملی مبدل گشته است؛ از این رو برای جامعه حقوقی و قضایی ایران دارای حجیت و اعتبار است.

### ۳- براندازی قانونی

مصاحبه کننده محترم به نحو زیرکانه‌ای در پی القای این سخن برآمده که تعبیر "برانداز قانونی" از سوی مقام رهبری بیان گردیده و از این جهت نظر جناب آقای انصاری را جویا شده است و ایشان نیز در پاسخ گفته‌اند که این سخن در ذات خود تناقض دارد. نکته شایان توجه در این مورد این است که عبارتی را که مقام رهبری در مورخه ۱۳۷۹/۱۲/۲۹ در جمع دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر بیان داشتند این است که "در محافل خودشان نشستند و گفتند ما می‌خواهیم براندازی قانونی کنیم، چیز عجیبی است. چیزی به نام براندازی قانونی نمی‌شناسیم، هر حرکت و تلاشی که به قصد براندازی صورت بگیرد شروع به محاربه است و حکم محارب هم در اسلام معلوم است." (۱۱) شاید جهاتی را که جناب آقای انصاری بیان داشته‌اند مدنظر مقام رهبری نیز بوده و بدین جهت فرموده‌اند: "چیزی به نام براندازی قانونی نمی‌شناسیم."

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- صفحه امام ج ۲، ص ۲۵۲، موسسه تنظیم و نشر آثار امام چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۲- امام خمینی (ره)، کتاب البیج ج ۲، ص ۲۴۷، موسسه مطبوعاتی اسامعیان، بی‌تا.
- ۳- صفحه امام ج ۲، ص ۲۵۲.
- ۴- در این زمینه ر.ک: صورت مشروح ملاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، جلد ۲، ص ۶۳۹ و ۷۰۲.

دکتر چهری مملوچی، محمدجعفر، متن عمومی علم حقوق، ص ۱۲۶، ۱۲۵، کتابخانه گنج دانش چاپ چهارم، ۱۳۷۵.

۵- هاشمی، دکتر سیدمحمد حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۱۷۸، حاکمیت و بهادای سیاسی، نشر دادگستر، تهران، تابستان ۱۳۶۹.

۶- ر.ک: امام خمینی، کتاب البیج، جلد ۲، ص ۲۴۷ و جلدی املی، عبدالله، ولایت فقیه، صص ۱۵۷-۱۵۸، نشر اسراء چاپ اول، پاییز ۱۳۷۸.

۷- قرآن کریم، آل عمران: ۱۵۹.

۸- در این زمینه ر.ک: مکارم شوره‌ای، ناصر، انوارالفاصله کتاب البیج، الجزء الاول، چاپ دوم، ۱۳۱۲، موسسه امیرالمؤمنین (ع) قم، مطبوعاتی هفده ص ۵۲۲-۵۲۳ و شهیدی، محمدصادق، بررسی فقهی و حقوقی مجمع تشخیص مصلحت نظام، ص ۶۶ و ۶۴، بوستان کتاب، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۸۰، هاشمی، دکتر سیدمحمد همان، صص ۵۸۸، ۵۸۹.

۹- ر.ک: صافی، پرویز، حقوق جزای عمومی ج ۱، کتابخانه گنج دانش، تهران، چاپ هفتم، پاییز ۱۳۷۶، صص ۵۷-۵۸.

۱۰- کاتولیان، دکتر ناصر، مقدمه علم حقوق، ص ۱۲۰، چاپ ۱۳۹۰، شرکت سهامی انتشار، ۱۱- کیهان، شماره ۱۷۰۳۷، پنجشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۶۹.

### حجت الاسلام انصاری راد در جوابیه مرقوم فرموده‌اند:

۱- در مجله وزین چشم‌انداز ایران شماره اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۳ طی مصاحبه با اینجانب از جمله گفته شده بود تشخیص جنگ و صلح از اختیارات رهبری در قانون اساسی شمرده نشده و تصمیم درباره آن به عهده شورای امنیت ملی است. اما فرمان جنگ و صلح و اعلان آن به وسیله فرمانده کل قوا (مقام رهبری) انجام می‌گیرد.

۲- در پاسخ به این سوال که ریاست قوه قضاییه گفته‌اند "مقام رهبری قاضی القضاات می‌باشند و سخن ایشان برای ما حجت قضایی است" گفته شده بود "طبق صریح قانون اساسی کسی خارج از چارچوب قانون و محکمه عادلانه نمی‌تواند حکم قضایی صادر کند و ساختار

قانونی کشور برای امر قضا تشکیلات مشخصی را معین کرده است که در آن چارچوب باید حکم قضایی صادر شود.

جناب حجت الاسلام آقای باقری نقدی بر این دو مورد مرقوم فرموده‌اند و نسبت به بند اول چنین آورده‌اند "۱- اصل نظریه ولایت مطلقه فقیه که قانون اساسی مبتنی بر آن است از بنیانگذار جمهوری اسلامی است و طبق این نظر ولایت فقیه شعبه‌ای از ولایت رسول الله (ص) است و فقیه عادل تمام اختیارات پیامبر را در امر حکومت و سیاست دارا می‌باشد.

۲- اصل چهارم قانون اساسی می‌گوید (کلیه قوانین باید بر اساس موازین اسلام باشد و این اصل بر اطلاق و عموم همه اصول قانون اساسی حاکم است) و با مدد از روح قانون اساسی (اصول و نظریه‌های علمی که پایه یک یا چند ماده قانون می‌باشد) می‌توان نتیجه گرفت که اختیارات رهبری منحصر به امور مذکور در اصل ۱۱۰ نمی‌باشد.

در این بیان جناب آقای باقری از یک مسئله بدیهی و پذیرفته شده غفلت شده است زیرا فلسفه نوشتن و تصویب قانون اساسی در همه جا این است که حد و مرز اداره کشور و حدود اختیارات مسئولین روشن باشد و مدیریت مملکت از کشاکش نظریات و تصمیمات اشخاص و گروه‌ها که موجب هرج و مرج است خارج گردیده و شهروندان به حقوق اساسی خود آگاه باشند و مسئولین و مدیران کشور در حدود اختیارات مشخص مسئولیت بپذیرند و پاسخگو باشند به همین دلیل تمام مسئولان موظف هستند به قانون اساسی عمل کنند و رئیس جمهور و نمایندگان مجلس با قسم خوردن به پاسداری از قانون اساسی رسمیت پیدا می‌کنند.

قبل توجه است که رهبر فقید انقلاب در پاسخ عده‌ای از نمایندگان که از نقض قانون اساسی شکایت نمودند می‌فرمایند. (۱۳۶۷/۹/۷) "مطلب شما کاملاً درست است. ان شاءالله تصمیم درم در تمام زمینه‌ها وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم." ثانیا- "تمام مواردی که در قانون اساسی با اجمال سخن از ولایت فقیه رفته و حتی قید مطلقه (در ولایت مطلقه فقیه) با تصریح به حدود اختیارات ولی فقیه که قانونگذار در مقام احصاء آن بوده و اختیارات گسترده‌ای را تا رقم (۱۱) بر شمرده است، مقید می‌گردد. زیرا اصل تقیید مطلق با مقید و تفسیر اجمال با تصریح در بیان قانونگذار جزء قواعد مسلم و قطعی در فهم قانون و مراد و مقصود قانونگذار است.

ثالثا- قانون اساسی یک اجتهاد اسلامی است و اگر احیاناً کارشناسان و مجتهدان نسبت به موردی از اصول و مقررات آن نظر دیگری پیدا کنند و تشخیص داده شود که اصلی از اصول قانون اساسی منطبق با شرع نیست و یا تأمین کننده مصالح کشور نمی‌باشد، باید با تشکیل مجدد مجلس خبرگان قانون اساسی در آن اصل تجدید نظر شود. اما تا هنگامی که با ترتیب مقرر و قانونی تغییری در آن انجام نگردد، همه موظف به تبعیت از آن هستند و عدول از آن برای احدی مجاز نمی‌باشد و برای هیچ کس بیش از آنچه در قانون اساسی آمده است اختیاری نمی‌تواند قائل شد. همین جا باید گفته شود که قانون اساسی وحی منزل نیست و تجربه سال‌های گذشته نشان می‌دهد که دارای ابهامات و گاه شبه تناقضاتی است که مورد سوءاستفاده قرار گرفته و

باید اصلاح آن با ترتیب قانونی انجام پذیرد تا از گزند بهره برداری های نادرست که در نهایت موجب سلب اعتبار آن می گردد در امان بماند و حفظ شود.

منتقد محترم می فرمایند در اصل ۱۷۶ تصریحی مبنی بر وظیفه این شورا (شورای عالی امنیت ملی) در تشخیص جنگ و صلح به چشم نمی خورد و نیز تصریحی بر سلب اختیار جنگ و صلح برای مقام رهبری وجود ندارد و قانون از این جهت ساکت است و در این موارد باید به منابع معتبر فقهی و یا فتاوا مراجعه کرد و در این مورد باید به فتوای رهبر فقید و رهبر فعلی مراجعه کرد.

این مطلب فاضل ارجمند به نظر بسیار غریب می آید زیرا در اصل ۱۷۶ قانون اساسی وظیفه نخست شورای عالی امنیت ملی عیناً تعیین سیاست های دفاعی (جنگ و صلح) است و با عدم شمارش تصمیم جنگ و صلح از اختیارات رهبری در اصل ۱۱۰، جایی برای طرح چنین ادعایی (در مورد جنگ و صلح) وجود ندارد. به علاوه مراجعه به فتاوا در مورد فقر قانون برای قضات است، اما خلاهای قانون اساسی را با فتاوا پر کردن امر دیگری است که برای آن بیانی در قانون اساسی وجود ندارد و نیازمند تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی و تصمیم گیری در آن مجلس است.

در بند دوم سوال که از ریاست قوه قضاییه نقل شده است "مقام رهبری قاضی القضاات است و سخن ایشان حجت قضایی است." و پاسخ آن که گفته شده کسی خارج از چارچوب قانون و محکمه نمی تواند حکم قضایی صادر نماید و حکم

به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد. جناب آقای باقری می پذیرند که سخن رهبری نمی تواند به منزله محاکمه و اعلام حکم و ختم دادرسی بدون تشکیل محکمه باشد و می گویند این تفسیر از سخن ریاست قوه قضاییه برخلاف نص قانون اساسی است، اما می فرمایند سخن رئیس قوه قضاییه تفسیر دیگری هم دارد و آن این که سخنان رهبری در مقام قضاوت به عنوان حجت و دلیل حکم هم قرار گیرد، بدین معنا که تصمیمات و سخنان رهبری در عنوان عام قانون قرار گیرد، زیرا حیطه اختیارات رهبری برگرفته از نظر فقهی امام در باب ولایت فقیه می باشد و بنابراین نظرات ایشان به عنوان فصل الخطاب و حق قانونی و فقهی، شایستگی مبنای داوری واقع شدن را دارد و از باب اعمال ولایت حجت داشته و قاضی می تواند در مستند حکم خویش به آن تمسک جوید. خلاصه سخن منتقد محترم این است که سخنان رهبری قانون است و قاضی می تواند در مقام قضاوت به آن استناد کند.

این مطلب منتقد فاضل اولاً برخلاف ظاهر سخن رئیس قوه قضاییه و همه قرائنی است که نشان می دهد مراد ایشان این است که در مسائل قضایی و مخصوصاً در مواردی که حکم قضات مواجه با تنش های اجتماعی گردیده سخن رهبر حکم است و می تواند فصل الخطاب باشد و موضوعات بحرانی را حل و فصل نماید.

ثانیاً این مطلب برخلاف اصل ۷۱ قانون اساسی است که اختیار قانونگذاری را در عموم مسائل برای مجلس شورای اسلامی مقرر داشته است.

ثالثاً در اصل ۱۱۰ قانون اساسی که اختیارات رهبری احصاء گردیده چنین حقی برای رهبری شناخته نشده است.

رابعاً این معنا با اصل ششم که می گوید در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود از راه انتخابات و نیز با اصل ۵۶ که می گوید خداوند انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته و هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد متناقض است و اصولاً ساختار قانون اساسی که برپایه آرای عمومی استوار است و رسمیت مدیران که در تمام رده ها با رأی و خواست مردم مشخص می گردد از چنین اختیارات گسترده که اصل حاکمیت ملت را منتفی می سازد لبا دارد و آن را بر نمی تابد. به تعبیر دیگر، اگر رسمیت مسئولان در تمام رده ها معلول رأی مردم است، الزاماً دیگر هیچ مقامی نمی تواند در عرض اراده مردم باشد و یا اختیاراتی را داشته باشد که با اراده و رأی آنان در تعارض قرار گیرد و یا بتواند به شکلی عمل کند که موجب محدودیت اراده و خواست مردم باشد و حقیقت همان است که بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در پاسخ نمایندگان فرموده اند که "همه باید طبق قانون اساسی حرکت کنیم".

این که در مصاحبه گفته شده است که برانداز قانونی در ذات خود تناقض دارد و معنایش این است که کسی قانونی عمل کند و برانداز باشد، زیرا اگر قانونی عمل می کند متخلف محسوب نمی شود.

کسی مجرم است که قانون را نقض کند؛ وقتی قانون به کسی اجازه اقداماتی داده است، نمی توان او را به خاطر عمل قانونی تحت تعقیب قرار داد و رفتار قانونی، مغایر براندازی است. این سخن درست و منطقی است اما این اصطلاح برانداز قانونی معمولاً درباره کسانی است که در چارچوب قوانین موضوعه عمل می کنند و یا خود مدعی آن هستند و برخی آنان را چون با خود همراه نمی یابند از آنان چنین تعبیری دارند. در هر حال این تعبیر که بنده دقیقاً نمی دانم از چه کسی است، در ذات خود دچار تناقض است و در فضای ابهام آلود و در رابطه با فعالیت فعالان سیاسی و مطبوعاتی مورد استفاده قرار گرفته است و علی الظاهر از فعالان سیاسی و مطبوعاتی درباره خودشان نباید چنین تعبیری وجود داشته باشد.

در خاتمه از جناب آقای باقری که در نقد و رسیدگی و بیان مطالب به استدلال پرداخته اند سپاسگزارم. ضمناً اینجانب هیچ گاه سمت قضاوت نداشته ام.

حسین انصاری راد

۱۳۸۳/۶/۲۵